

فائزه تقی پور^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۲۲

فاطمه محمدی سیجانی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۲۵

چکیده

منطقه خاورمیانه دوران گذار بسیار حساسی را می‌پیماید که آینده آن را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است. پیش‌بینی روند آتی تحولات در این منطقه چنان مهم است که بسیاری را در جهان به خود مشغول ساخته است. ترسیم یک نما از آینده منطقه جز از طریق نگاه به گذشته و همچنین ارزیابی موازنه کنونی قوا در آن میسر نخواهد بود. برای وعده بالفور در (۱۹۱۷) که مبنای تاسیس اسرائیل است، اساساً هدفی دومانظوره تعریف شده بود؛ یکی کوچ‌دادن یهودیان از اروپا و رهایی از شرشان و دیگری ایجاد پایگاهی متحد غرب در منطقه خاورمیانه که برای درگیری طولانی‌مدت با اعراب و مسلمانان شکل می‌گرفت. کندوکاوی در مناسبات بین‌الملل نشان می‌دهد که منطقه خاورمیانه سیاسی‌ترین نقطه جهان است که تحولات آن تأثیر مستقیمی بر تحولات جهانی داشته و دارد. به همین دلیل شاید به اصلی‌ترین صحنه منازعه بین‌الملل مبدل شده است؛ افزون بر قدرت‌های اول جهانی قدرت‌های درجه دو نیز درصددند تا در آن برای خود موقعیتی دست‌وپا کنند. منازعه سنگین جهانی، منطقه را با وضعیت بسیار دشواری مواجه کرده است که پیش‌بینی آینده را باز هم دشوارتر می‌کند. در این میان نیروهای داخلی نیز روند پراخت‌وخیزی را طی می‌کنند که شاهد صعود برخی جریان‌ها و افول برخی دیگر هستیم. در ادامه تحقیق مناسب است به عوامل قوت متحدان ایران و همچنین وضعیت کنونی متحدان غرب و آمریکا و نقش دیگر قدرت‌های جهانی در آن پرداخته شود تا بتوان در پرتو آن فهم مناسب‌تری از آینده به‌دست آورد. نگاهی به برآمدن نیروهای غیردولتی که اینک نقش انکارناپذیری یافته‌اند نیز ضروری است. در پایان با استناد به رویکرد نیروهای موثر منطقه‌ای و جهانی به این نتیجه رسیده‌ایم که چالش‌های کنونی منطقه لااقل برای چند سال ادامه خواهد داشت؛ اما بعید است در موازنه کنونی قوا تغییر زیادی حاصل شود.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، موازنه قدرت، آینده تحولات منطقه، ایران.

۱. استادیار گروه مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی، دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان (خوراسگان).

۲. استادیار گروه مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی، دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان (خوراسگان).

مقدمه

منطقه خاورمیانه دوران گذار بسیار حساسی را می‌پیماید که آینده آن را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. برای پیش‌بینی روند آتی تحولات در این منطقه لاجرم در ابتدا نگاهی به گذشته‌های دور و نزدیک آن خواهیم داشت. اروپا در آستانه جنگ جهانی اول افزون بر توجه خطر روسیه، نگاهی جدی به خاورمیانه داشت. در این میان فتنه شهروندان یهودی نیز مشکل دیگری بود که اروپا با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد. پس از جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی فروپاشید و بخش اعظم آن در خاورمیانه به اشغال انگلیس و فرانسه درآمد. پیش از آغاز جنگ جهانی دوم و تغییر موازنه در صحنه بین‌الملل و عملی شدن وعده بالفور در (۱۹۱۷) رفته‌رفته هدفی دومنظوره در دستور کار قرار گرفت: نخست، یهودیان اروپا به «فلسطین» کوچ داده شوند تا شاید از شرارت‌های ایشان در اروپا رهایی یابند؛ دوم، با ایجاد پایگاه‌های متحد غرب در منطقه خاورمیانه، یک درگیری طولانی‌مدت با اعراب و مسلمانان شکل می‌گرفت.

نبردی طولانی میان «اسرائیل» و اعراب و مسلمانان، دست اروپا را برای کنترل اوضاع به‌غایت پیچیده این منطقه باز می‌گذاشت. اسرائیل مانند یک «ناو» ثابت برای غرب در منطقه کارکرد داشت؛ درحالی‌که هزینه انسانی آن را متحمل نمی‌شد. اروپا از دیرباز کینه عمیق دینی، فرهنگی نسبت به مسلمانان دارد و اینان را وارث مقاومتی می‌داند که در جنگ‌های صلیبی ایستادگی کردند و با یورش‌های سنگین خود، اروپا را از شرق و جنوب در معرض تهدید قرار دادند. حال آنان را درگیر یهودیانی می‌کند که از اروپا کوچ داده شده‌اند تا با رهایی از شرارت‌های ایشان در مقابل فلسطینیان قرار گیرند که اگر هم کشته شوند زبانی برای اروپا نخواهد داشت. در این حالت و برای استمرار این درگیری، حمایت اقتصادی و سیاسی از اسرائیل کاملاً برای ایشان به‌صرفه بود.

روشن است، مسئله اشغال فلسطین به‌عنوان کانون بحرانی در خاورمیانه عمل می‌کند تا از ثبات و استقرار در این منطقه جلوگیری کند و روند توسعه در آن را تحت‌کنترل داشته باشد. با وجود منابع عظیم مالی و ثروت‌های خدادادی، مثل نفت و گاز و دیگر معادن و امکانات گسترده کشاورزی، روند توسعه در این منطقه با کندی همراه بوده است؛ زیرا بدون امنیت، امکان حرکت سریع در این روند میسر نخواهد بود. البته با توجه به نزدیکی جغرافیایی توجه دارند که وضعیت اقتصادی در این منطقه نباید با فروپاشی همراه گردد که در این صورت سیل

مهاجران ساختار اجتماعی اروپا را تهدید خواهد کرد.

اما مشکلات خاورمیانه فقط در مسئله فلسطین خلاصه نمی‌شود؛ کندوکاوی در مناسبات بین‌الملل نشان می‌دهد که این منطقه سیاسی‌ترین نقطه جهان است که تحولات آن تاثیر مستقیمی بر تحولات جهانی داشته، دارد و خواهد داشت. موقعیت ژئوپلیتیک خاورمیانه به‌گونه‌ای است که تاثیر مستقیمی بر امنیت جهان داشته، از این‌روی همواره صحنه منازعات بین‌المللی بوده است. پیش از اسلام نبردهای طولانی‌مدت امپراتوری ایران و دو امپراتوری یونان و روم باستان عمدتاً در همین منطقه صورت می‌گرفته است. پس از اسلام نیز خاورمیانه به‌عنوان کانون اصلی قدرت اسلام عمل کرده است.

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی نیز این منطقه به صحنه نبرد میان مدعیان اصلی در نظام بین‌الملل مبدل شد. رقابت‌های شدید انگلیس و فرانسه و سپس درگیری‌های طولانی‌مدت شوروی و غرب خود بیانگر این واقعیت است. هریک از مدعیان قدرت در صحنه جهانی، کوشیده‌اند تا در این منطقه جای پای خود مهیا کنند؛ اما مرزبندی سیاسی و جغرافیایی کنونی حاصل توازن قوایی است که پس از دو جنگ جهانی در سطح جهان شکل گرفت؛ اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و خلل عظیمی که در نظام بین‌الملل پدیدار شد، به‌موازات آغاز مرحله گذار در مناسبات بین‌الملل، مرحله گذار خاورمیانه نیز در ابتدا به‌صورت پنهان آغاز شد و با گذر زمان نشانه‌های آن آشکار گردید.

ناگفته نماند که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران سنگ بنای اصلی مختل شدن نظم منطقه‌ای و آرایش جدید قوا در منطقه شد؛ اما با فروپاشی شوروی این روند تسریع گردید. ابتدا ایالات متحده آمریکا کوشید تا خود را نه به‌عنوان قوی‌ترین قدرت در صحنه جهان، بلکه به‌عنوان قدرت فائده در آن تثبیت کند. این سیاست نمی‌توانست بدون توجه به تحولات در خاورمیانه صورت پذیرد. در این مرحله شاهد آن بودیم که تلاش گسترده‌ای برای تحمیل یک «صلح» ظالمانه میان فلسطینیان و اسرائیل آغاز شد. همچنین غرب به سرکردگی آمریکا کوشید تا با فعال کردن گسل‌های اختلافات طایفه‌ای، نژادی و مذهبی موجود در خاورمیانه ناامنی و بی‌ثباتی را بر آن حاکم کند تا بتواند نقشه جدید منطقه را در چارچوب منافع خود ترسیم کند. تحریک عراق برای آغاز جنگ با ایران و سپس گستردن دام برای حمله عراق به کویت، تلاش برای درگیر کردن ایران در افغانستان و سپس

آتش‌افروزی در کشورهای مختلفی نظیر لیبی، یمن و سوریه در همین چارچوب صورت گرفت. در این میان ایالات متحده با بی‌توجهی کامل به ساختارهای بین‌المللی و در اقدامی کاملاً یک‌جانبه عراق را به تصرف خود درآورد و کوشید تا با تضعیف اعراب و مسلمانان موقعیت اسرائیل در منطقه را ارتقا بخشد؛ اما در این روند آمریکا و غرب از نحوه کارکرد نیروهای ملی و مردمی در منطقه غافل بودند و به این نکته توجه نکرده بودند که اگر پتانسیل مردم عراق آزاد شود چه تاثیری بر کل روند خواهد داشت. غفلت از این امر مهم در کنار پویایی سیاست ایران در منطقه موجب شد تا برنامه‌های غرب آن‌گونه که انتظار می‌رفت پیش نرود.

اگر خاورمیانه را صحنه نبرد آمریکا و ایران بدانیم، آنگاه این پرسش مطرح می‌شود که در پرتو نابرابری کاملاً روشن در توانمندی دو کشور و قوت فوق‌العاده آمریکا در مقایسه با قدرت متوسط ایران، پس چرا برنامه‌های آمریکا به صورت دلخواه ایشان پیش نمی‌رود؛ اما متحدان ایران در منطقه در نبردی نابرابر از نظر امکانات اقتصادی و نظامی در حال پیشروی و تثبیت قدرت خود هستند؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان به دو نکته اساسی اشاره داشت:

۱- برخی از متحدان ایران در منطقه توانمندی بالایی دارند؛ این در حالی است که متحدان ایالات متحده آمریکا، توانمندی درخوری ندارند که بتوانند در این عرصه با قدرت ظاهر شوند. لذا در برخی موارد، آمریکا ناگزیر از مداخله مستقیم شده است که این امر هزینه‌های آن را به شدت افزایش داده است و یا آنکه به دلیل ضعف مدیریتی متحدان خود، ناگزیر خود به طور مستقیم آن را مدیریت کرده که عملاً به دلیل عدم آشنایی دقیق با اوضاع منطقه، ناکامی‌هایی نیز داشته است.

۲- تجربه درگیری‌های طولانی‌مدت در این منطقه نشان داده است که ملت‌ها مهم‌ترین عامل قدرت بوده و تعیین‌کننده سرنوشت نیروها بوده‌اند.

آری می‌توان ملتی را درگیر مصایب و مشکلات فراوان نمود؛ اما نمی‌توان اراده ایشان را درهم شکست و چون متحدان آمریکا فاقد نفوذ مردمی هستند، نمی‌توانند در برابر نیروهایی که عمیقاً در میان مردم نفوذ دارند، ایستادگی کنند.

در این مقاله پس از ارائه مقدمه‌ای از حوادث و تحولات دور و نزدیک منطقه خاورمیانه به پرسش اصلی پژوهش، چستی مشخصه‌های آتی منطقه می‌پردازیم. روش پژوهش مقاله حاضر روش تحلیلی و توصیفی است و روش گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای با استفاده از رجوع مستقیم به

کتب و مقالات و منابع روزآمد است. همچنین از روش کیفی مصاحبه با صاحب‌نظران استفاده شده و از تجربیات آنان در مورد موضوع مورد‌پژوهش اطلاعات ارزشمندی اخذ شده است.

آرایش کنونی قوا در منطقه

به دلیل پیچیدگی شدید امور در این منطقه شاید نتوان مرزبندی دقیقی برای آرایش قوا به عمل آورد؛ به عنوان نمونه، مصر که یکی از اصلی‌ترین متحدان آمریکا و اسرائیل در منطقه است، در بحران سوریه موضعی متفاوت با دیگر متحدان آمریکا و غرب اتخاذ نمود؛ زیرا سیر تحولات سوریه و مصر بهم مرتبط بوده و می‌توانست بر پایه‌های قدرت دولت مصر تاثیر منفی داشته باشد. با این همه می‌توان تصویری کلی از شرایط ارایه کرد. در حال حاضر می‌توان وضعیت اصلی‌ترین طرف‌های موجود در منطقه را به شرح ذیل تبیین کرد.

کشورهای عربی همسو با غرب

مصر، به دلیل درگیری شدید داخلی و بحران اقتصادی گسترده از ایفای نقش تاریخی خود در منطقه باز مانده است. نمی‌توان به‌طور کلی نقش مصر در منطقه را نادیده انگاشت؛ لیکن نیاز مفرط آن به کمک‌های اقتصادی خارجی، موجب شده است تا مصر به یک قدرت درجه دوم در منطقه مبدل شود.

لیبی که می‌رفت با جداشدن از جبهه مخالفان به طرفداران اعراب پیوندد، اینک درگیر نبرد داخلی طولانی‌مدت شده و در وضعیتی است که تاثیر دیگر کشورها در سمت‌گیری تحولات داخلی آن بسیار گسترده شده است. لذا نقشی در تحولات ایفا نمی‌کند.

اردن، به دلیل تاثیرپذیری از محیط پیرامون خود و خطر جدی قدرت‌گیری جریان داعش و همچنین دست‌وپنجه نرم کردن با مشکلات اقتصادی در شرایطی نیست که بتواند به یک بازیگر موثر در منطقه تبدیل شود؛ و بیشتر سعی می‌کند با بندبازی آسیب‌پذیری خود را کاهش دهد.

در منطقه خلیج فارس، عربستان سعودی که در غیاب مصر خواب رهبری جهان عرب را می‌دید به دلیل محاسبه غلط در گرداب یمن گرفتار آمده است. مشکلات عدیده ناشی از بحران پرچالش انتقال از نسل قدیم به نسل جوان، دوشیده‌شدن پرزور توسط ترامپ، عملاً وضعیتش را به گونه‌ای

رقم زده است که قادر به اداره امور جهان عرب نیست. نه تنها اداره جهان عرب در مسیری که سعودی خواهان آن است از توانش خارج است؛ بلکه عملاً حتی از اداره شورای همکاری خلیج فارس نیز ناتوان گشته است؛ اما امارات عربی متحده با ثروت فراوان گرچه در کنار سعودی است لیکن خود به ایفای نقش در منطقه چشم دوخته است. در این میان قطر، سازی مخالف کوک کرده و در جهت منافع دشمنان عربستان، یعنی اخوان المسلمین و ترکیه عمل می کند. نمی توان نقش عربستان در منطقه را به دلیل در اختیار داشتن حرمین شریفین و البته توانایی مالی نسبی به طور کلی منکر شد، لیکن مقایسه سفر مقامات عربستان به کشورهای مختلف با این گونه سفرها در گذشته نه چندان دور، نشان می دهد که عربستان از پرستیژ قدیمی خود برخوردار نیست. نفوذ عربستان ارتباط مستقیمی با پرستیژ آن دارد. اگر این پرستیژ بشکند و انگه دیگر نمی توان از نفوذ عمیق سخن گفت. تلاش عربستان برای ارایه خدمات به آمریکا و عادی کردن ارتباط با اسرائیل با مشکلات شدید داخلی و خارجی مواجه است. فضای داخلی عربستان نیز قادر به تحمل سرعت در بهبود روابط با اسرائیل نخواهد بود، عربستان اگر بخواهد در این روند با سرعت پیش برود آنگاه با عکس العمل شدید داخلی نیز مواجه خواهد شد. اما در دیگر سوی معادله در منطقه چندین قدرت مهم در صحنه ظاهر شده اند که هریک برای ایفای نقش والا در منطقه در تلاشند.

ترکیه

قدرت نوظهوری که با تکیه بر موقعیت ژئوپلیتیک خود و با تلاش برای زنده کردن میراث امپراتوری عثمانی در جهان اسلام و همچنین برخورداری از اقتصادی نسبتاً نیرومند در صحنه ظاهر و عملاً به دشمن درجه یک عربستان مبدل شده است. رقابت اصلی میان این دو بر سر رهبری جهان اسلام سنی مذهب است که شاید نتواند رهبری همه جانبه ایران را تحمل کند. ترکیه گرچه در سیاست های ناپخته خود در سوریه و عراق عملاً با شکست مواجه شده و حکومت متحدانش در مصر ناکام مانده است؛ اما به عنوان قدرتی نوظهور که از توانایی بالای رسانه ای و موج آفرینی برخوردار است عملاً به عنوان یک شریک در جهان عرب ظاهر شده است. هم پیمانی با قطر، مناسبات عادی آن با عمان و اردن و اکثر کشورهای شمال آفریقا و همچنین ارتباطات گسترده آن با ایران و روسیه موجب شده است که از توان تاثیرگذاری قابل توجهی برخوردار شود. نیروهای

پراکنده اخوان المسلمین عملاً به پیاده‌نظام ترکیه مبدل شده‌اند و توانایی خود را در خدمت نقش اسلامی ترکیه بکار گرفته‌اند.

عراق

عراق همچون اسبی ترک‌تاز است که در حال حاضر زخم‌هایش را ترمیم کرده و آماده ورود به میدان مسابقه است. منابع اقتصادی بسیار قوی، برخورداری از نیروی انسانی شجاع و توانمند در عرصه‌های جنگ و علم و دانش و افزون بر آنها نظام دمکراتیکی که می‌تواند الگویی مناسب برای جهان عرب باشد، از جمله عوامل اقتدار عراق است؛ اما در این میان هم‌پیمانی استراتژیکش با ایران موجب شده است که توانمندی ویژه‌ای بیابد. باید توجه داشت که مناسبات مثبت آن با آمریکا به‌موازات اتحاد استراتژیک با ایران موجب می‌شود که سقف پروازهای آن در جهان عرب افزایش یابد. عراق کشوری است که به‌عنوان یک قدرت درجه دو در حال اوج‌گیری، در منطقه ایفای نقش خواهد کرد.

مقاومت اسلامی در لبنان و فلسطین

مقاومت اسلامی در لبنان «حزب‌الله» پدیده منحصر به‌فردی است که نمی‌توان برای آن شبیهی یافت. در داخل لبنان نقش سیاسی موثر و قابل توجهی دارد، هرچند که هیچگاه در اندیشه سیطره بر کل لبنان نبوده که اقتضای تنوع طایفی لبنان است؛ اما فراتر از مرزهای لبنان و حتی فراتر از نماد ایستادگی در برابر اسرائیل، حضور موثرش در بحران سوریه که توانست در تغییر معادله نقش اساسی ایفا کند، آن را به یک بازیگر غیردولتی در طراز قدرت‌های درجه یک مبدل کرده است؛ اما مقاومت اسلامی در فلسطین «حماس و جهاد اسلامی» که پرچم مقاومت در فلسطین را برافراشته‌اند، همچنان به‌عنوان برآورنده آمال و آرزوهای احاد امت اسلامی در ایستادگی در برابر اسرائیل مطرح هستند. لذا نقش اساسی آنها در رهنمون ساختن افکار عمومی منطقه حایز اهمیت ویژه‌ای است.

همچنین با حضور این جریان اصیل، امکان موفقیت سازش به حداقل ممکن کاهش می‌یابد. توانایی جریان اسلامی در فلسطین در تخریب هر نوع توافق ظالمانه بر کسی پوشیده نیست. اقدام

اخیر محمود عباس در انحلال مجلس قانون‌گذاری فلسطین که تنها نهاد منتخب از سوی مردم فلسطین است، نمی‌تواند از نقش این جریان بکاهد.

یمن

فقیرترین کشور منطقه، اینک به یکی از عوامل تعیین‌کننده آینده خاورمیانه مبدل شده است. هجوم بی‌امان عربستان سعودی و امارات که با تخریب گسترده زیرساخت‌های این کشور و کشتار وسیع بی‌گناهان همراه بود، با تثبیت قدرت جریان «انصارالله» در آن کشور، وارد مرحله جدیدی شده است. اینک انصارالله _ حوثی‌ها _ به‌عنوان یک‌طرف اصلی در برابر طرف دیگری که خود به چند قسمت تقسیم می‌شود قرار گرفته است. دوجانبه بودن مذاکرات (یمنی_ یمنی) نشان داد که اینک فقط دو طرف در صحنه یمن وجود دارند. در هر راه‌حل سیاسی که درنهایت به انجام خواهد رسید، انصارالله حداقل بیش از نیمی از قدرت را تصاحب می‌کند. رویکرد فرایمینی انصارالله که در شعارهای آن مشهود است، یمن را از انزوا خارج ساخته به یک عامل موثر در معادلات آتی منطقه تبدیل کرده است. نقش یمن در تامین امنیت یکی از مهمترین آبراه‌های جهانی «باب‌المندب» و همچنین قدرت آن در تهدید امنیت عربستان سعودی موجب می‌شود که یمن به‌صورت یک قدرت مهم منطقه‌ای ظاهر شود.

ایران

در این میان بحث اصلی در منطقه نقش ایران و چگونگی به فعلیت درآمدن آن است. گفته شد که متحدان ایران از قدرت بالایی در منطقه برخوردارند. روش ایران دخالت در امور داخلی متحدانش نیست. آنان برخلاف متحدان آمریکا در منطقه احساس نمی‌کنند که مزدور ایران هستند؛ بلکه رویکرد فرهنگی، سیاسی مشترک موجب شده است که آنان به‌عنوان متحدانی قدرتمند در صحنه ظاهر شوند. جریانی که در این میان خود را «جبهه مقاومت» می‌خواند، با تغییر روند حوادث در سوریه و قدرت‌گیری دولت مرکزی در آن احساس قدرت بیشتری می‌کند. وضعیت یمن نیز در اقتدار این جریان تاثیر بسزایی داشته است و در آینده باز هم به تقویت بیشتر آن خواهد انجامید. موقعیت ژئوپلیتیک ایران و ثبات و اقتدار داخلی آن در منطقه‌ای که عمدتاً دست‌خوش ناآرامی

است. موقعیت ویژه‌ای برای این کشور فراهم آورده است که در تاریخ منطقه بی‌سابقه است که شاید بتوان از آن به‌عنوان اقتدار منطقه‌ای نام برد. در پرتو آنچه گذشت اینک باید دید مشخصه‌های آتی منطقه چیست؟

به نظر می‌رسد:

۱- نمی‌توان انتظار داشت که در آینده‌ای نزدیک آرامش در منطقه حکم‌فرما شود. کارکرد دو عامل بین‌الملل و داخلی در منطقه موجب می‌شود تا ما پیش‌بینی کنیم که چالش‌ها در منطقه حداقل تا پنج سال آینده ادامه خواهد داشت.

عامل بین‌المللی: می‌دانیم که با تغییر اساسی در آرایش قوا در سطح جهانی، منازعه بین‌المللی وارد مرحله جدیدی شده است. با برآمدن چین و روسیه که اینک به‌صورت یک بلوک متحد عمل می‌کنند، دیگر غرب و ایالات‌متحده نمی‌توانند از جهان تک‌قطبی سخن بگویند. درعین حال ورود آمریکا به برخی چالش‌های ولو محدود با متحدانش موجب شده است که بلوک غرب در داخل خود با اختلافاتی مواجه باشد. برای نخستین بار در یکصد سال گذشته میزان اختلافات میان اعضای بلوک غرب، یعنی آنچه که دوسوی آتلانتیک خوانده می‌شود ظهور و بروز بیشتری یافته است. از سوی دیگر قدرت‌های نوظهور اقتصادی ادعای مشارکت در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی دارند. هند، برزیل، آفریقای جنوبی سه مدعی جدی در جهان کنونی‌اند که همگرایی نسبی ایشان با چین و روسیه موجب شد تا مجموعه بریکس شکل گیرد. چین به‌عنوان دومین اقتصاد جهانی و هند به‌عنوان یک قدرت اقتصادی در حال رشد، ستون فقرات اقتصادی و روسیه و چین ستون فقرات سیاسی این تشکل به‌شمار می‌آیند.

اوج‌گیری اختلافات در سطح بین‌الملل که با خروج آمریکا از چند پیمان بین‌المللی به‌ویژه توافقنامه کنترل سلاح هسته‌ای خودنمایی کرد، در حقیقت بیانگر اوج‌گیری منازعه بین‌الملل است. تنش در مناسبات جهانی موجب می‌شود که هریک از این قدرت‌ها در تلاش برآیند تا جای پای محکم‌تری در منطقه خاورمیانه برای خود دست‌وپا کنند. رقابت‌ها و ارتباط آن با منطقه خاورمیانه موجب خواهد شد تا عامل بین‌المللی در جهت کنترل تنش در این منطقه به فعلیت درنیاید.

عامل داخلی: به نظر می‌رسد یکی از طرف‌های موجود در منطقه نمی‌تواند خود را قانع کند که باید آرایش کنونی قوا در منطقه را بپذیرد. پس از سقوط صدام، عربستان سعودی به‌عنوان

اصلی‌ترین متحد غرب بر آن شد تا با ایجاد ناامنی در سوریه موازنه را به‌گونه دیگری شکل دهد. در گذر زمان شاهد بودیم که سوریه با فاصله گرفتن بیشتر در محور مقابل عربستان تثبیت شد و تلاش‌های غرب و متحدان منطقه‌ایش برای فروپاشی سوریه ناکام ماند. اینک یمن نیز به این معادله افزوده شده است. پذیرش وضعیت کنونی منطقه برای عربستان سعودی به‌عنوان نماینده اصلی غرب در این دیار بسیار دشوار و شاید ناممکن باشد. از این‌روی به‌نظر نمی‌رسد متحدان غرب به پذیرش آرایش کنونی قوا تن دردهند؛ هرچند که مصلحت ایشان در آن نهفته باشد.

حتی اگر عربستان به‌ناچار به یک راه‌حل سیاسی در یمن تن دردهد، خواهد کوشید تا به فعال‌کردن گسلی دیگر درجایی دیگر از منطقه به عملیات ایدایی خود علیه جبهه مقاومت ادامه دهد. ایالات‌متحده آمریکا، اینک در منطقه بیش از هر چیز به امنیت اسرائیل می‌نگرد و لذا بعید است بتواند به پذیرش وضعیت موجود در منطقه تن دردهد. شاید یکی از اصلی‌ترین عوامل تغییر سیاست آمریکا در قبال ایران و باز برقراری تحریم‌های ثانویه و اخیراً اقدام ناجوانمردانه در تروریست خواندن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تصمیم استراتژیک آمریکا برای مقابله با ایران در منطقه و جلوگیری از تثبیت وضعیت کنونی باشد.

با توجه به دو عامل فوق‌الذکر به‌نظر می‌رسد که چشم‌انداز تحولات منطقه همچنان ادامه تنش البته با افت‌وخیز و گاهی تغییر در صحنه‌های نبرد باشد.

۲- با توجه به اینکه درنهایت این ملت‌های منطقه هستند که می‌توانند سرنوشت خود را رقم بزنند و نقش اساسی در تعیین سرنوشت نبردها دارند، بعید به‌نظر می‌رسد که تغییر قابل‌توجهی در موازنه کنونی قوا صورت پذیرد و درنهایت همه طرف‌ها ناگزیر به پذیرش وضعیت کنونی خواهند بود؛ با این تفاوت که خواهند کوشید تا هزینه بیشتری به‌طرف مقابل خود تحمیل کنند.

۳- ورود پر قدرت و عملیاتی روسیه به سوریه سرآغاز حضور جدی‌تر این قدرت مهم جهانی در این منطقه است. بهبود چشمگیر مناسبات مصر و اردن با روسیه در کنار هماهنگی قابل‌توجه ترکیه با ایران و روسیه در چارچوب آستانه موجب می‌شود که حضور پررنگ‌تر روسیه در مقایسه با گذشته را شاهد باشیم.

۴- نقش چین در منطقه نیز با استفاده از اهرم اقتصادی و توانایی برجسته آن در این زمینه روزبه‌روز افزایش خواهد یافت. هم‌اکنون چین با ورود به بازسازی سوریه جایگاه خاصی را برای

خود رزرو کرده است. به نظر می‌رسد حضور جدی چین در حوزه نفت و گاز منطقه که می‌تواند با فعال‌شدن در ایران آغاز شود. آینده منطقه را به شکل دیگری رقم خواهد زد.

۵- اروپا به دلیل مشکلات ساختاری نمی‌تواند در منطقه نقش جدی ایفا کند. اشتباهات فاحش فرانسه در سوریه عملاً موجب کنار گذاشته‌شدن آن از روند تحولات شده است. اروپا می‌تواند با اصلاح سیاست‌های قبلیش در تلاش برآید تا جایگاه مناسبی برای خود در منطقه دست‌وپا کند.

۶- ایالات‌متحده آمریکا همچنان در کنار اسرائیل باقی خواهد ماند و تلاش خواهد کرد تا برخی کشورهای عربی را به روند صلح و عادی‌سازی رابطه با اسرائیل بکشانند؛ اما این تلاش به دلایل عدیده از جمله عدم پذیرش آن از سوی ملت‌های منطقه با کامیابی همراه نخواهد بود. موفقیت در این مسیر با تنش‌های سنگین داخلی در این کشورها همراه خواهد بود که حکام را میان یک دوراهی بزرگ قرار می‌دهد. آنان ضرورتاً باید بین ادامه عادی‌سازی رابطه با اسرائیل و پذیرش بی‌ثباتی در داخل و یا حفظ ثبات داخلی و دوری ولو ظاهری از اسرائیل یکی را برگزینند.

به‌طور کلی می‌توان نقش آمریکا در منطقه را نادیده گرفت، لیکن در مقایسه با گذشته روند محدودتر شدن نفوذ آن به دلیل ضعف ذاتی متحدانش قابل پیش‌بینی است.

برای مطالعه بیشتر:

1. http://psiw.journals.ikiu.ac.ir/article_887.html.
2. http://politicalstudy.ihcs.ac.ir/article_3427.html.
3. http://prb.iauctb.ac.ir/article_516824.html.